

## أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

### بسم الله الرحمن الرحيم

تلمیذ: روز عرفه که برای روزه فضیلت دارد بعضی‌ها روزه واجبشان را بگیرند از آن هم بهر همت می‌شوند؟

استاد: همان است. روزه فضیلت دارد حالا چه

مستحب باشد چه واجب باشد.

نتیجه جمع عام از ناحیه مخالف و امکان عام از ناحیه موافق

و منها أَنَّهُ صَدَقَ قَوْلُنَا كُلُّ مُمَكِّنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ فَهَوَّ مُمَكِّنٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ  
و هَذَا ظَاهِرٌ وَ صَدَقَ أَيْضاً قَوْلُنَا كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمَكِّنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ فَهَوَّ مُمَكِّنٌ  
بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ لِأَنَّهُ إِمَّا وَاجِبٌ بِالذَّاتِ أَوْ مُمْتَنِعٌ بِالذَّاتِ.<sup>۱</sup>

در جلسه قبل بحث اشکالاتی که بر این قواعد

منطقیه وارد شده نسبت به مسائل عدم و تناقض و

همین‌طور اعم و اخصیّت در عام و خاص

در صورتی که متبدل به نقیضین بشوند، اشکال اول را

که به مفاهیم کلیه وارد شده بود در آنجا بیان کردیم.

یکی از موارد دیگری که اشکال وارد شده نسبت به

مسئله امکان خاص و امکان عام است. در مورد

امکان عام عرض شد که امکان عام به دو مفهوم یا به

دو ماهیت اطلاق می‌شود. اول آن ماهیتی که یا وجود

برای او ضرورت دارد مانند واجب الوجود و یا عدم

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۷۵.

برای او ضرورت دارد مانند واجب العدم که ممتنع<sup>۲۸</sup> الوجود هست و همین طور بر ماهیاتی اطلاق می شود که نه وجود و نه عدم برای آنها ضرورت ندارد که از آن تعبیر به امکان خاص می شود. پس امکان خاص جمع بین دو امکان عام است. وقتی امکان عام از ناحیه مخالف و امکان عام از ناحیه موافق هر دو را باهم جمع کنیم، از این امکان خاص درمی آید. البته امکان اخص هم که داریم. وقتی که این امکان عام اطلاق می شود همه مواردش شامل می شود؛ یعنی هم مورد امکان خاص یعنی می توانیم بگوییم: **زیدٌ موجودٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ** یا می توانیم بگوییم: **اللَّهُ وَاجِبٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ** یا می توانیم بگوییم: **شَرِيكُ الْبَارِي مُمْتَنَعٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ**. وقتی می گوییم: **شَرِيكُ الْبَارِي مُمْتَنَعٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ** یعنی وجود برای شریک الباری ضرورت ندارد ولی عدم که جانب موافق است که در واقع همان عقد الحمل در قضیه است آن برای شریک الباری لازم و ضرورت دارد.

بنا بر این قاعده، اگر شما امکان عام را نقیض کنید لا امکان عام می شود، لا امکان عام نسبت به لا ممکن

خاص، اخص می‌شود. وقتی که اخص شد ما می‌بینیم که اگر قضایایی را ترکیب کنیم که در این قضایا یکی اصل و یک عکس نقیض برای قضیه دیگر را قرار بدهیم، به دو نحو نتیجه‌ای که به دست می‌آید، این نتیجه تناقض خواهد بود. فرض کنید می‌گوییم: **كُلُّ مَا هُوَ مُمَكِّنٌ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ فَهُوَ مُمَكِّنٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ**. این یک قضیه‌ای است. این قصه قضیه ما است.

بعد از آن طرف **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمَكِّنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ فَهُوَ لَيْسَ بِمُمَكِّنٍ فَهُوَ مُمَكِّنٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ**. این هم یک قضیه است. هر چیزی که ممکن خاص نیست ممکن عام هم هست. حالا اگر شما این دوتا را ضمیمه کنید این طوری می‌آورد: **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمَكِّنٍ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ فَهُوَ مُمَكِّنٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ**. وقتی که حدّ وسط را حذف کردید نتیجه این خواهد شد. این به خاطر این است که در باب قضایا یک وقتی نظر روی مصداق و فرد خارجی است و یک وقتی نظر روی مفهوم است. وقتی که ما می‌گوییم: **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمَكِّنٍ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ وَاقْتِ** که این را می‌گوییم این شامل می‌شود به لا شیء و

آن چیزی که خارج از تحت دو نقیض هستند. چون  
یا شیء ممکن به امکان خاص است یا شیء ممکن  
به امکان عام است. حالا شیئی که نه ممکن به امکان  
خاص باشد و نه ممکن به امکان عام باشد - عام به  
معنای سلب ضرورت فقط از طرف مخالف که  
واجب الوجود یا ممتنع الوجود را بگیرد - یک  
همچنین چیزی اصلاً نداریم، پس وقتی که هم چنین  
چیزی را نداشتیم آنچه که در تحت قضیه ما قرار  
می گیرد عبارت از این شیء و مفهومی است که اصلاً  
وجود خارجی ندارد. آن وقت این شخص مستشکل  
در مقام قیاس، حدّ وسطی که باید تکرار بشود - به  
فرمایش کلام مرحوم خواجه - آن حدّ وسط دیگر در  
آنجا تکرار نشده و وقتی که حدّ وسط از نظر مفهومی  
تکرار نشده است دیگر در آنجا نتیجه حاصل نخواهد  
شد یعنی وقتی که می گوئیم: **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ**  
**بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ فَهُوَ مُمَكِنٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ**، این  
**كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ** هر چیزی که  
امکان خاص نیست، معنایش این نیست که عبارت  
از آن فردی است که در خارج وجود دارد بلکه یعنی  
هر چیزی که امکان خاص بر نمی دارد و هر چیزی که

**كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ فَهُوَ مُمَكِنٌ**  
**خاص** در حالی که وقتی که می‌گوییم: آن چیزی که  
امکان عام نیست منظور چه فردی است؟ آیا آن  
افرادی است که امکان خاص هستند یا آن چیزی  
است که به‌طور کلی معنای لا شیئی و معنای مفهوم  
عدمی دارد؟ هر چیزی که ممکن عام نیست این‌طور  
نیست که باید ممکن خاص نباشد متها چون در  
نقیض این قضیه **فَهُوَ لَيْسَ بِمُمْكِنٍ خَاصِّ** این «لَيْسَ»  
معنای نفی دارد و نفی که روی نفی می‌آید اثبات  
می‌کند، این دو «لَيْسَ» وقتی که حذف می‌شوند  
**مُمْكِنُ الْخَاصِّ** می‌شوند مثل لا رجل. **لَيْسَ بِرَجُلٍ**  
یعنی چه؟ یعنی **رَجُلٌ** متها لا رجل به‌عنوان قضیه  
معدولة المحمول. در قضیه معدولة المحمول حکم  
به وجوب و وجود می‌شود. لا رجل در قضیه معدوله  
یعنی مرأة اما لا رجل به معنای سلب در قضیه به  
معنای عدم مردی است نه اینکه اثبات زنی. می‌گوییم:  
**لَا رَجُلٌ فِي الدَّارِ** معنایش این است که پس **فَالْمَرْأَةُ**  
**فِي الدَّارِ** او **لَا رَجُلٌ فِي الدَّارِ** معنایش معنای عدمی  
است، مرد در خانه نیست. اینکه مرد در خانه نیست  
دلیل بر این نیست که چیز دیگری در خانه هست.

یک وقتی لا رَجُلٌ فِي الدَّارِ می گویم. لا رَجُلٌ فِي الدَّارِ با لا رَجُلٌ فِي الدَّارِ دوتا است. لا رَجُلٌ فِي الدَّارِ یعنی غیر مرد در خانه هست و در لا رَجُلٌ فِي الدَّارِ یعنی مرد در خانه نیست. مرد در خانه نیست ممکن است گوسفند هم در خانه نباشد و ممکن است مرأه هم در خانه نباشد و ممکن است طفل هم در خانه نباشد. منافاتی ندارد یعنی منظور فقط معنای نفی ای در اینجا مورد نظر است.

ولی یک وقتی می گویم: لا رَجُلٌ فِي الدَّارِ غیر مرد در خانه هست. معنای این در اینجا چیست؟ اِمَّا مَرَأةٌ و غیر مَرَأةٌ مِنْ اَنواعِ الحیوانات. \_ البته منظور مقایسه که نیست. یعنی منظور این است که لا رجل حالا او در خانه نیست!! همه رفقا مثل اینکه یک چیزی شان می شود!! مثال هم نمی توانیم بزنیم!! بنابراین معنای لا رَجُلٌ فِي الدَّارِ معنای نفی است. حالا اگر شما این لا رَجُلٌ را سلب کردید، لَیْسَ لا رَجُلٌ فِي الدَّارِ نیست این طور که لا رجل در خانه باشد مرد در خانه نباشد، این طور نیست که لا رَجُلٌ فِي الدَّارِ باشد. وقتی شما می گوید: این طور نیست که لا رَجُلٌ فِي الدَّارِ باشد معنایش یک نفی

مطلق است. این طور نیست که لا رجل در خانه باشد  
یعنی رجل در خانه باشد؟ [منظور] این است؟  
یا اینکه به طور کلی در اینجا داریم «لَیْسَ» را به لا  
رجل می‌زنیم. این طور نیست که لا رجل در خانه  
باشد خب شاید هیچ چیز نباشد. یعنی ما به لا رجل  
که معدوله است نفی را روی آن بردیم. یک وقتی  
می‌گوییم: لا رَجُلٌ فِی الدَّارِ، این معنا معنای ثبوتی  
دارد. یک وقتی می‌گوییم: لا رَجُلٌ لَیْسَ فِی الدَّارِ آن  
که لا رجل است در خانه نیست، این معنا معنای نفی  
است یعنی هیچ چیز در خانه نیست. آن وقت این  
«لَیْسَ» را اگر شما به «لا» بزنید و خود «لا» نفی  
باشد، «لَیْسَ» که به نفی می‌خورد در اینجا معنای  
اثبات همان رجل را می‌دهد؛ یعنی لَیْسَ بِلا رَجُلٌ فِی  
الدَّارِ؛ عدم رجل در خانه نیست یعنی رجل در خانه  
هست. اما اگر «لا» را معنای معدوله گرفتید معنای  
نفی مطلق می‌شود.

مستشکل در اینجا آمده هر دو «لا» را به معنای  
نفی گرفته و بعد اثبات امکان خاص کرده در حالی که  
وقتی که ما ممکن را نقیض می‌کنیم نقیض ممکن

خاص، **لَيْسَ بِمُمْكِنٍ خَاصٍ** می شود. **لَيْسَ بِمُمْكِنٍ خَاصٍ** یعنی آن ... واجب الوجود یا ممتنع الوجود. «**لَيْسَ**» که اول آن بیاید بعد سلب می شود و معنایش این است که واجب الوجود و ممتنع الوجود اینها ممکن خاص نیستند. **لَيْسَ بِمُمْكِنٍ خَاصٍ** یعنی **كُلُّ مَا هُوَ لَيْسَ بِمُمْكِنٍ عَامٍ فَهُوَ لَيْسَ بِمَا مُمْكِنٍ خَاصٍ**. هر چیزی که ممکن عام نباشد که معنای آن منظور معنای نفی مطلق است، لا ممکن خاص هم نیست یعنی همان معنای نفی دوباره در اینجا تکرار می شود و وقتی معنای نفی در اینجا تکرار شد بنابراین دیگر در اینجا نمی توانید یک قضیه دیگر بیاورید و **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ خَاصٍ فَهُوَ مُمكِنٌ عَامٍ**؛ هر چیزی که ممکن خاص نباشد، ممکن عام نیست که بگویید: آن که **لَيْسَ بِمُمْكِنٍ خَاصٍ** است منظور واجب الوجود است و آن که واجب الوجود یا ممتنع الوجود است **فَهُوَ مُمكِنٌ عَامٍ**.

پس از این دو مقدمه با اسقاط حدّ وسط بیاید نتیجه بگیرید که **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ عَامٍ فَهُوَ مُمكِنٌ عَامٍ** حدّ وسط حذف می شود. **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ عَامٍ فَهُوَ لَيْسَ بِمُمْكِنٍ خَاصٍ** و **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ**

خاص فَهوَ مُمَكِّنٌ عام پس نتیجه‌اش این می‌شود که  
 كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمَكِّنٍ عام فَهوَ مُمَكِّنٌ عام که تناقض  
 در اینجا پیش می‌آید. چون در آنجا حدّ وسطی که در  
 قضیه اول بود که معنای نفی مطلق داشت، آن  
 حدّ وسط در قضیه دوم به معنای فرد خاص برای  
 امکان عام است و معنایش معنای شمول نیست و در  
 شکل اول باید حدّ وسط یک معنا [داشته باشد] و  
 حدّ وسط ما در همه قضایا باید به یک معنا باشد.  
 همان که در قضیه اول بر صغری حمل می‌شود همان  
 باید در قضیه دوم موضوع برای کبری قرار بگیرد و  
 در اینجا این طور نیست لذا اشکال از اینجا پیدا شده  
 است.

و مِنْهَا أَنَّهُ صَدَقَ قَوْلُنَا كُلُّ مُمَكِّنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ فَهوَ مُمَكِّنٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ  
 وَ هَذَا ظَاهِرٌ.<sup>۱</sup>

یکی از آن اشکالات [این است که] این کلام و  
 این عبارت ما صدق می‌کند [که هر ممکنی به امکان  
 خاص ممکن است به امکان عام و این ظاهر است].  
 در اینجا یک مثالی می‌زنیم که در اینجا وقتی صغری  
 کبری را تبدیل به نقیض کردیم و اعم و اخص شدند

۱. همان.

ایراد پیدا شده است درحالی که بر طبق قواعد منطقی  
وقتی که موضوع و محمول نقیضین می شوند و اعم  
و اخص مطلق هستند نقیضشان باید برعکس بشود.

تولید امکان خاص از جمع بین دو امکان عام

هر چیزی که ممکن به امکان خاص است مثل  
ماهیات خارجی، امکان عام هم بر آن حمل می شود.  
چون از جمع بین دو امکان عام، امکان خاص تولید  
می شود. یعنی امکان عام اعم از امکان خاص و  
جوب و امتناع است که مقابل با امکان خاص  
هستند یکی در ناحیه وجود و یکی در ناحیه عدم.

و صدقاً أيضاً قولنا كُلُّ ما لَيْسَ بِمُمْكِنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ فَهُوَ مُمَكِنٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ.

این مثال هم همین طور صادق است یعنی نقیض  
قضیه بالا. [هرچیزی که ممکن به امکان خاص  
نباشد] **فَهُوَ مُمَكِنٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ** پس درست است  
زیرا که واجب الوجود و ممتنع الوجود اینها ممکن  
خاص نیستند و مقصود از **كُلُّ ما لَيْسَ بِمُمْكِنٍ**  
**بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ** منظور واجب الوجود و ممتنع  
الوجود است، واجب الوجود و ممتنع الوجود اینها  
ممکن به امکان عام هستند. می گوئیم: **اللَّهُ وَاجِبٌ**  
**بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ، شَرِيكُ الْبَارِي مَمْتَنَعٌ بِالْإِمْكَانِ**  
**الْعَامِ** درحالی که هیچ کدام از اینها امکان خاص و

ممکن خاص نیستند. پس این قضیه ما هم در اینجا درست است. یعنی دو قضیه برای شما نقل کردیم؛ یکی **كُلُّ مُمَكِّنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ فَهُوَ مُمَكِّنٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ**. این یک قضیه بود. یک قضیه دیگر هم نقیض قضیه اول که **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمَكِّنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ فَهُوَ مُمَكِّنٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ** این هم نقیض قضیه اول است که برای شما نقل کردیم و این هم درست است.

لَأَنَّهُ إِمَّا وَاجِبٌ بِالذَّاتِ أَوْ مُمْتَنِعٌ بِالذَّاتِ كُلُّ مَنِهْمَا مُمَكِّنٌ عَامٌّ فَلَوْ وَجِبَ أَنْ يَكُونَ نَقِيضُ الْعَامِّ مُطْلَقاً أَخْصُّ مِنَ نَقِيضِ الْخَاصِّ كَذَلِكَ يَلْزَمُ الْمُقَدَّمَةُ الْأُولَى كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمَكِّنٍ عَامٌّ فَهُوَ لَيْسَ بِمُمَكِّنٍ خَاصٍّ.

آن که **لَيْسَ بِمُمَكِّنٍ خَاصِّ** است یا واجب بالذات است که باز هم ممکن عام است یا ممتنع بالذات است که باز هم ممکن عام است. حالا نقض از اینجا شروع می شود که اگر بنا بر این باشد که طبق قاعده، نقیض عام مطلق از نقیض خاص مطلق اخص باشد، لازمه مقدمه اول این خواهد شد. یعنی لازمه **كُلُّ مُمَكِّنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ فَهُوَ مُمَكِّنٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ** این می شود. نقیضش چطوری است؟ **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمَكِّنٍ عَامٌّ فَهُوَ لَيْسَ بِمُمَكِّنٍ خَاصٍّ**. این ممکن خاص نیست چون ما باید عکس کنیم. فرض این است که وقتی این عام و خاص جایشان را عوض

کردند نقیضشان هم جایشان را عوض می کنند و آن  
 که در اصل اعمّ مطلق بود حالا اخصّ مطلق می شود  
 و آنکه در اصل اخصّ مطلق بود حالا اعمّ مطلق  
 می شود. مثل اینکه می گوئیم: **كُلُّ إِنْسَانٍ حَيَوَانٌ**، اما  
 اگر این دو تا را نقیض کردیم این طوری می شود: **كُلُّ**  
**مَا لَيْسَ بِحَيَوَانٍ فَلَيْسَ بِإِنْسَانٍ**. معنایش این طوری  
 نمی شود که **كُلُّ مَا لَيْسَ بِإِنْسَانٍ فَهُوَ لَيْسَ بِحَيَوَانٍ**.  
 اینکه خلاف است.

طریقه صحیح عکس نقیض درست کردن برای یک قضیه

وقتی که شما بخواهید این موضوع و محمول را  
 نقیض کنید حتماً باید جایشان را هم عوض کنید.  
 این عکس نقیض می شود. پس اگر اصل، صحیح  
 باشد عکس نقیض هم صحیح خواهد بود. در عکس  
 نقیض موضوع و محمول جایشان را عوض می کنند  
 و آن که عام است خاص می شود و آن که خاص  
 است عام می شود. **كُلُّ مَا لَيْسَ بِحَيَوَانٍ اِخْصٌ** مطلق  
 می شود و **كُلُّ مَا لَيْسَ بِإِنْسَانٍ اِعْمٌ** مطلق می شود.  
 چون **لَيْسَ بِإِنْسَانٍ** اعم از شجر و از خود حیوان است  
 و دایره این دایره اعمی می شود به نسبت به **مَا لَيْسَ**  
**بِحَيَوَانٍ** که دایره اش اخص می شود. اینجا هم

همین طور است.

تلمیذ: *كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ عَامٌ فَهَوَ لَيْسَ بِمُمْكِنٍ خَاصٌّ عَكْسَ نَقِيضِ آن قَضِيهٔ اَوَّلِ*  
است؟

استاد: بله، یعنی جای امکان عام و امکان خاص را اول آوردیم و هر دو را هم برداشتیم سلب کردیم، این عکس نقیض می شود. و هر قضیه ای که اصلش صادق باشد عکس نقیضش هم باید صادق باشد. پس این الآن درست است. *كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ عَامٌ* هر چیزی که امکان عام نیست *فَهَوَ لَيْسَ بِمُمْكِنٍ خَاصٌّ* طبعاً ممکن خاص هم نیست. واجب الوجود و ممتنع الوجود و ماهیات خارجی همه اینها ممکن عام هستند. پس وقتی شما امکان [عام] را از اینها برداشتید نه بر روی ماهیات امکان خاص صدق می کند و نه واجب الوجود هم که از اصل نداشته، نه واجب الوجود از اصل ممکن خاص بود و نه شریک الباری که ممتنع بود. آنها که از اصل و بیخ عرب بودند یعنی امکان خاص برایشان نبود. ماهیات خارجی هم که این بیچاره ها ممکن خاص بودند شما امکان عام را از آنها برداشتید این کلاه هم از سر آنها رفت یعنی آنها هم دیگر امکان خاص نیستند.

*يَلْزَمُ الْمُقَدَّمَةُ الْأُولَى كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ عَامٍ فَهَوَ لَيْسَ بِمُمْكِنٍ خَاصٍّ وَ صَارَ صُغْرَى لِلْمُقَدَّمَةِ الثَّانِيَةِ.*

يَلْزَمُ الْمُقَدَّمَةُ الْأُولَىٰ كَمَا عَكْسُ نَقِيضِ اسْتِ، اَيْنَ  
 دَرَسْتُ اسْتِ وَ اَيْنَ مَسْئَلُهُ صَحِيحٌ اسْتِ. مَا اَيْنَ وَ  
 صَدَقَ اَيْضاً كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ عَامٍ رَا كَمَا دَرِ بِالَا  
 اَمَدِ صَغْرَايَ بَرَايَ مَقْدَمَةٌ دَوْمِ قَرَارِ مِي دَهِيْمِ. وَ صَدَقَ  
 اَيْضاً بِالَا اَيْنَ بُوْدُ كَمَا كَلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ بِالِاِمْكَانِ  
 الْخَاصِّ فَهَوُ مُمْكِنٌ بِالِاِمْكَانِ الْعَامِ اَيْنَ قَضِيَّةِ صَحِيحِ  
 بُوْدُ. مَا اَيْنَ عَكْسِ نَقِيضِ قَضِيَّةِ اَوْلِ رَا صَغْرَايَ بَرَايَ  
 اَيْنَ قَرَارِ مِي دَهِيْمِ وَ اَيْنَ رَا هَمِ كَبْرِي قَرَارِ مِي دَهِيْمِ.  
 چَرَا صَغْرِي قَرَارِ مِي دَهِيْمِ؟ زِيْرَا صَغْرِي دَرِ اَيْنْجَا  
 صَحِيحٌ اسْتِ وَ صَدَقَ مِي كَنْدُ. وَ قَتِي صَغْرِي صَدَقَ  
 كَنْدُ، كَبْرِي هَمِ كَمَا دَرَسْتُ وَ اَصْلُ اسْتِ بِنَابَرَايِنِ بَايْدُ  
 قِيَاَسِ مَا نَتِيْجَهْ بَدَهْدُ. نَتِيْجَهْ چَهْ مِي شُوْدُ؟

يَنْتُجُ كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ عَامٍ فَهَوُ مُمْكِنٌ عَامٍ.

نَتِيْجَهْ اَيْنِ اَيْنِ طُوْرِي مِي شُوْدُ، كَلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ  
 عَامٍ فَهَوُ لَيْسَ بِمُمْكِنٍ خَاصِّ. فَهَوُ لَيْسَ بِمُمْكِنٍ  
 خَاصِّ حُدُوْسَطِ تَكَرَّرِ بَيْنِ اَيْنِ وَ اَيْنِ صَدَقَ كُلُّ مَا  
 لَيْسَ بِمُمْكِنٍ خَاصِّ فَهَوُ مُمْكِنٌ عَامٍ اسْتِ.

كَلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ خَاصِّ اَزِ بِالَايِي وَ فَهَوُ لَيْسَ  
 بِمُمْكِنٍ خَاصِّ اَزِ پَايِيْنِي رَا حَذْفِ مِي كَنِيْمِ اَيْنِ طُوْرِي  
 مِي شُوْدُ: كَلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ عَامٍ، فَهَوُ مُمْكِنٌ  
 بِالِاِمْكَانِ الْعَامِ. اَيْنِ دَرِ اَيْنْجَا خِلَافِ وَاَقَعِ مِي شُوْدُ

درحالی که هردو قضیه ما هم صغری و هم کبری  
هر دو صحیح بودند. این اشکال از کجا پیدا شد؟! از  
آنجا که شما آمدید و گفتید که عکس نقیض در قضیه  
ما از نظر اعم و اخص به مقابل تبدیل می شود. یعنی  
اعم، اخص مطلق می شود و اخص هم اعم مطلق  
می شود. وقتی که این طور کردید الآن ما همین طور  
انجام دادیم پس این چه نتیجه ای در آمد؟ **كُلُّ مَا لَيْسَ  
بِمُمْكِنٍ عَامٍ فَهُوَ مُمَكِنٌ عَامٍ.**

و أَنَّهُ تَنَاقُضٌ مُسْتَحِيلٌ وَ كَذَلِكَ يَلْزَمُ الثَّانِيَةُ ...

و این تناقض مستحیل است و همین طور مطلب  
دیگری که لازم می آید این را برای جلسه بعد  
بگذاریم. مطلب بعدی هم آسان بود منتها دیگر  
تقصیر از ما هست!

اشکال بر منطق جدید

می گویند که انسان باید خیلی دقیق باشد... در  
ارتفاع بین متناقضین، جمع متناقضین مستحیل است  
و ارتفاعش هم مستحیل است. حالا امروزی ها در  
این منطق جدید می گویند که نه، مستحیل نیست.  
مثلاً می گویند که آیا چهارشنبه آبی است یا سفید  
است؟ چهارشنبه که آبی نیست پس این چهارشنبه

را می‌توانیم نفی کنیم و بگوییم که چهارشنبه **لَيْسَ**  
**بِأَبْيَضٍ** پس معلوم می‌شود اینکه می‌گوییم:  
چهارشنبه **لَيْسَ بِأَبْيَضٍ**، این قضیه ما قضیه صادق  
است. وقتی که قضیه صادق شد آن وقت درمقابل  
ابيض مثلاً بگوییم که بنابراین حالا که چهارشنبه **لَيْسَ**  
**بِأَبْيَضٍ** بنابراین باید اصفر باشد. آن وقت اصفر هم  
در اینجا کاذب است پس هم ابيض بودن و هم اصفر  
بودن هر دو در اینجا کاذب هستند و به این وسیله  
گفتند که متناقضین اشکال ندارد که هر دو باهم ارتفاع  
پیدا کنند. یعنی انتفاء متناقضین را در منطق جدید  
برداشته‌اند.

اما این احمق‌ها نفهمیده‌اند که وقتی که  
می‌گوییم: چهارشنبه **لَيْسَ بِأَبْيَضٍ**، معنایش در  
تناقض، سلب کلی است نه اینکه سلب عرض است!  
بله، **يَوْمُ الْأَرْبَعَاءِ لَيْسَ بِأَبْيَضٍ** معنایش این است که  
اصلاً از مقوله این عرض خارج است نه اینکه حکم  
به عرضیت برای آن درقبال یک عرض دیگر می‌شود  
که در اینجا نه ابیضیت درست باشد نه لا ابیضیت  
درست باشد که بگویند: انتفاء نقیضین شد. چون هم  
ابیضیت غلط است هم لا ابیضیت که اصفریت باشد

[غلط است].

مقابل با ابیضیت در باب مقوله عرض لا ابیضیت  
است یعنی **هذا الکتاب** در باب عرضیت **إمّا أبيض**  
**و إمّا غیر أبيض** این درست است ولی صحبت در  
این است در نقیضی که شما برای یوم الأربعاء  
می آورید در اینجا انتفاء، انتفاء کلی است یعنی اصلاً  
اربعاء قابل صدق بر ابیضیت و اصفریّت نیست. لذا  
سلبی اگر بخواهد صحیح باشد که روی او برود این  
سلب به نفی کلی است یعنی **لا أبيض و لا غیر**  
**أبيض**. بعد اصلاً این اربعاء از تحت مقوله بیاض و  
عرض خارج است! آنوقت این طوری آمده‌اند و  
خواسته‌اند به منطق قدیم خدشه وارد کنند.

عوارض دخول بحث ریاضی در منطق

به‌طور کلی بحث ریاضی آمده داخل در منطق  
شده و با همان فهم بسیط ریاضی خواسته‌اند قواعد  
منطقی را تحلیل کنند آنوقت به یک هم‌چنین  
مسائلی برخورد می‌کنیم اما وقتی که شما نگاه کنید  
به این تحلیلی که همین جلسه یا جلسه بعد نسبت به  
مرحوم آخوند می‌خوانیم و جوابی که خواهی  
می‌دهد، اصلاً چه مغزی واقعاً این‌طور کشش حلّ

این مسائل عمیق را دارد! یا همین بحث قبلی که مرحوم آخوند کردند و جواب حلّی که دادند که به طور کلی اعمیّت، اعمیّت ذهنی و خارجی هست و با این قضیه حلّ شبهه متکلمین را کردند! واقعاً وقتی انسان اینها را می خواند فهمش نسبت به همه چیز باز می شود ها! نه تنها اختصاص به مسائل فلسفی و منطقی؛ یعنی اصلاً به طور کلی فهم انسان را در هر قضیه باز می کند.

آثار و فایده مطالعه منطق و فلسفه

اینکه کسی سر یک فیلسوف را نمی تواند کلاه بگذارد ولی سر هزار تا فقیه کلاه رفته به خاطر همین کیفیت دقتی است که این منطق و فلسفه به انسان می دهد و نمی گذارد انسان از آن اعتدال فکری به این طرف و آن طرف انحراف پیدا کند.

تلمیذ: جایگاه این منطق جدید و ریاضیات در امور مادی و تجربی هست. اشتباهشان این است اینها را در قسمت ذهنی و مجردات برده اند و الاً جایگاهشان در تجربیات است. هر قضیه ای یا درست است یا غلط است و حدّ وسط ندارد. یا صدق است یا کذب است. اینها آمده اند در این منطق جدید می گویند که نه حدّ وسط هم دارد.

استاد: بله، اینکه من می گویم همین است.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد